

نظریه جهانشمولی نسبی در روابط بین‌الملل

محمد رضا دهشیری^۱

۳۹

چکیده

این مقاله در صدد تبیین همپوندی و هم تکمیلی امور نسبی و جهانشمول در روابط بین‌الملل است. با این باور که بر اساس "نظریه وحدت در عین کثرت"، می‌توان دارای وحدت جهان بینی و کثرت روش بود، در نظریه جهانشمولی نسبی نیز می‌توان در عین بهره مندی از اصول اولیه ثابت و عام و جهانشمول، دارای الگوها و قواعد ثانویه، متکثر، متنوع، متعدد، متغیر و خاص مبتنی بر عدم قطعیت و تحول پذیری بود. مقاله در صدد تسری نظریه "جهانشمولی نسبی" جک دانلی در زمینه حقوق بشر به مفاهیم عمده روابط بین‌الملل از قبیل: حاکمیت، دولت، قدرت، امنیت، سود، منافع ملی، نظم و ارزش است. در پاسخ به این پرسش که چرا مفاهیم روابط بین‌الملل در هسته مرکزی خود جهانشمول و مطلق و در پوسته سیال، نرم و ژلاتینی خود نسبی و اقتضایی هستند، مقاله با بهره گیری از روش تبیینی، چنین نتیجه می‌گیرد که علتان ماهیت تناقض نمای عصر جهانی - محلی شدن است که دران دیالکتیک وحدت ارزش‌ها و کثرت روش‌ها منجر به برسازای متقابل و تعامل پویای عام و خاص در چارچوب جهانشمولی نسبی می‌شود.

واژگان کلیدی: مفاهیم روابط بین‌الملل، نسبییت، جهانشمولی، جک دانلی، جهانی-محلی شدن



فصلنامه

پژوهش‌های

روابط بین‌الملل،

دوره نهم، شماره

اول، شماره پیاپی

سی و یکم

بهار ۱۳۹۸

۱. دانشیار علوم سیاسی دانشکده روابط بین‌الملل وزارت خارجه

این مقاله مستخرج از طرح پژوهشی است که با حمایت صندوق حمایت از پژوهشگران و فناوران انجام شده است.

* Mohammadreza_dehshiri@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۳/۸

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۲/۱۰

فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره نهم، شماره پیاپی سی و یکم، صص ۶۴-۳۹

۱. مقدمه

با پایان جنگ سرد، گسترش ارتباطات و تعاملات و افزایش نقش بازیگران فراملی و غیردولتی، عصر جدیدی در تاریخ دیرینه بشر آغاز شد که با مفهوم جهانی شدن توصیف شده است. در این عصر، جهانشمول شدن مفاهیم و گستره این فرایند بر کنش‌های همه بازیگران از جمله دولت‌ها که بازیگران اصلی در نظام بین‌الملل هستند، سایه افکنده است. اما جهانی شدن، تنها به جهانشمول گرایی پدیده‌ها و روابط میان انسان‌ها و دولت‌ها و شرکت‌ها، و گروه‌های قومی، نژادی، زبانی و مذهبی و جنسی محدود نشده است؛ بلکه هر کدام از کنشگران، به مقبولیت آموزه‌ها، انگاره‌ها، نیات و اهداف خویش در عرصه پیچیده و تعامل‌زا و سیال روابط بین‌الملل باور دارند. بنابراین، روی دیگر سکه جهانی شدن، نسبی گرایی است تا هر بازیگری به فراخور، فرهنگ، سنت و توان و قابلیت هاش بتواند سهمی از این فرایند متکثر و متنوع کسب کند. نوشتار فرارو با ادعای طرح نظریه جهانشمولی نسبی در روابط بین‌الملل در صد پاسخ به این پرسش‌هاست که چرا هم می‌توان از جهانشمول گرایی صحبت کرد و هم از نسبی گرایی؟ زمینه‌های جهانشمول گرایی نسبی در روابط بین‌الملل کدام است؟ و جهانشمولی نسبی در روابط بین‌الملل بر مفاهیم حاکمیت، قدرت، امنیت، سود، منافع ملی، دولت و ارزش‌ها چه تأثیراتی برجای گذاشته است؟ بر این اساس، در مبحث نخست به مفهوم، پیشینه و دلایل نظریه جهانشمولی نسبی پرداخته می‌شود و در مبحث دوم به واکاوی جهانشمولی نسبی در مفاهیم عمده روابط بین‌الملل مبادرت می‌گردد.

مبحث نخست: جهانشمولی نسبی: مفهوم، پیشینه و دلایل

در این مبحث نخست به مفهوم شناسی جهانشمولی نسبی پرداخته می‌شود. سپس ادبیات یا پیشینه پژوهش واکاوی می‌شود و در پی آن دلایل و زمینه‌های نظریه جهانشمولی نسبی در روابط بین‌الملل تبیین می‌گردد.

۱. مفهوم شناسی

جهانشمول گرایی نسبی را می‌توان نوعی تحلیل شبکه‌ای از روابط بین‌الملل نیز به شمار آورد به گونه‌ای که تمامی مفاهیم روابط بین‌الملل دارای هسته سخت یعنی عناصر ثابتی هستند که همگان در مورد آن اتفاق نظر دارند و همچنین پوسته نرم پیرامونی دارند که حالت ژلاتینی دارد و از سیالیت و تنوع برخوردار است. در تاروپود مفاهیم نظام بین‌الملل، هر چه به هسته نزدیک تر می‌شویم تراکم کلی شبکه به لحاظ انسجام پیوند بین گره‌های گوناگون افزایش می‌یابد و هر چه از هسته به سوی پوسته متمایل می‌شویم به سوی شناخت شناسی نسبی و عدم جزمیت با تأثیرپذیری از رویکرد کوانتومی در روابط بین‌الملل نزدیک می‌شویم، که معتقد به دنیای دگرگونی‌های پویا و واقعیت توأم با تغییرات و تحول و فراز و نشیب‌های مستمر و تکاملی و نیز به اصل عدم قطعیت در دنیای سیال، متغیر، انتقالی و در حال شدن است. (Zettili, 2001:1-4) بر اساس رویکرد کوانتومی به روابط بین‌الملل، نوعی همپوشانی میان رویکردها و نظریه‌های متقدم (رنالیسم و لیبرالیسم) و متأخر (سازه‌انگاری، فمینیسم، نظریه انتقادی و پس‌ساختارگرایی). در باره مفاهیم روابط بین‌الملل وجود دارد. همچنان که نظریه کوانتوم حد غیرقابل عبوری را بنیان می‌گذارد که جبریت به مفهوم کلاسیک آن را طرد می‌کند، در روابط بین‌الملل نیز باید از جبریت‌های علی ناشی از هر یک از دو سطح تحلیل کل و جزء فراتر رفت و با بهره‌گیری از دیالکتیک نقادانه، ضمن ادغام دو سطح جزء و کل به پویای متعامل در هر سطح از پیش‌بینی سطوح نیز توجه شود (سیف زاده، ۱۳۷۰: ۱۳۷۲-۱۳۷۳). به این معنا، اعتقاد به تکثر و نسبییت در عرصه هستی‌شناسی، با وجود پذیرش اصول ثابت، مطلق و جهانشمول در حوزه معرفت‌شناسی ما را در راستای فهم و تبیین دیالکتیک وار از پدیده‌های بین‌الملل رهنمون می‌کند. بدین ترتیب، وحدت و کثرت فرآیندهایی در مسیر حیات سیاست بین‌الملل است، فرآیندهایی که گرچه به ظاهر در تقابل با یکدیگر قرار می‌گیرند لیکن از دیالکتیک موزون برخوردارند. گاه وحدت و انسجام ارگانیک، ماهوی و نظام مند وجهه غالب و گاه کثرت مشخصه بارز نظام بین‌الملل به شمار می‌روند.

۲. ادبیات تحقیق

مفهوم جهانشمولی نسبی نخستین بار از سوی جک دانلی^۱ درباره مفهوم حقوق بشر مطرح شد. دانلی می‌نویسد: «حقوق بشر به عنوان یک پروژه سیاسی بین‌المللی با ادعاهای جهانشمولی ارتباط تنگاتنگی دارد. با این حال، حملات به حقوق بشر جهانشمول هم گسترده است. جهانشمولی حقوق بشر به درستی درک شده است و سهم قابل توجهی برای خصوصیات ملی، منطقه‌ای و فرهنگی و سایر اشکال متنوع و نسبی قائل است» (Donnelly, 2007:281). وی معتقد است که حقوق بشر به صورت نسبی از سه زاویه مفهومی، محتوایی و کارکردی جهانشمول است. دانلی در بعد مفهومی، بر کلیت ذاتی جهانشمولی حقوق بشر تاکید دراد و می‌نویسد: «ما می‌توانیم مفهوم جهانشمولی حقوق بشر را مشخص کنیم، زیرا این حقوق برای اشخاص به دلیل انسان بودن آنها تصدیق شده است. بدین سان، آنها حقوق مساوی دارند. حقوق بشر، حقوقی جهانشمول است؛ به این معنا که آنها بواسطه موجودیت‌های انسانی در این جهانشمولیت قرار دارند. جهانشمولی حقوق بشر هم ثابت می‌کند که همه انسان‌ها دارای حقوقی مساوی هستند» (Donnelly, 2007:281). در بعد کارکردی، دانلی معتقد است: «در دنیای جهانشمول امروز، حقوق بشر تنها ابزار ممکن برای حفظ کرامت انسان در جوامع تحت سلطه بازارها و دولت‌هاست. گرچه حقوق بشر از نظر تاریخی مشروط و نسبی است، اما کارکردی جهانی دارد و ساز و کارها جایگزین مؤثر و قابل قبولی ارائه کرده است. کارکرد جهانشمولی حقوق بشر به طرح حقوق بشری بستگی دارد که برای برخی از مهم‌ترین تهدیدات سیستماتیک که کرامت انسانی را تهدید می‌کند، راه حل‌های مؤثر ارائه دهد» (Donnelly, 2007:29).

دانلی به بعد تاریخی حقوق بشر هم باور دارد و می‌نویسد: «حقوق بشر به عنوان امری جهانشمول در نظر گرفته می‌شود به این معنا که بیشتر جوامع و فرهنگ‌ها در سراسر تاریخشان به حقوق بشر عمل کرده‌اند. همه جوامع از لحاظ تاریخی-فرهنگی، برداشت‌های آشکاری از حقوق بشر داشته‌اند و این امر باعث شده ادبیات سترگی در

1Relative Universality
2Jack Donnelly

جوامع غیرغربی درباره حقوق بشر مطرح شود» (Donnelly, 2007: 284). سپس دانلی به ادبیات معاصر عرب، حمایت جوامع سنتی آفریقا از حقوق بشر، ادعای برخی از کشورهای منطقه آسیا درباره پذیرش حقوق بشر در سنت آن‌ها و حتی ادعای سیستم کاست هندو در زمینه حقوق بشر اشاره می‌کند (Donnelly, 2007: 284).

دانلی، جنبه نسبی گرایي حقوق بشر را هم مورد توجه قرار می‌دهد و می‌نویسد: «امروزه نه تنها در خیلی از کشورها از اجرای حقوق بشر امتناع مشود، بلکه هنجارها حقوق بشر روزانه به طرز قابل توجهی نقض می‌شود. اجرای هنجارهای معتبر در زمینه حقوق بشر به کشورها واگذار شده است و تنها استثنائات محدودی مانند نسل‌کشی، جنایات علیه بشریت، برخی جنایات جنگی و شاید شکنجه و اعدام‌ها خودسرانه، بیرون از شمول حاکمیت دولتهل باشد» (Donnley, 2007: 283).

دانلی مبانی نسبی گرایي حقوق بشر را در سه دسته طبقه بندی می‌کند:

۱- نسبی گرایي فرهنگی: نسبی گرایي فرهنگی، یک واقعیت است و شامل مجموعه‌ای از آموزه‌هاست که نسبت‌های فرهنگی را با زور تجویز می‌کند. در بحث حقوق بشر، نسبی گرایي خواستار احترام به تفاوت‌های فرهنگی است و کارکرد حقوق بشر را با توجه به معیارهای فرهنگی خاص ارزیابی می‌شود (Donnley, 2007: 293-294).

۲- حاکمیت و خودمختاری: به این معنای پذیرش نسبی گرایي براساس شناخت متقابل مردم/دولت‌ها در جامعه بین‌الملل است. خودمختاری و حقوق بشر به ترسیم کننده حاکمیت قانونی دولت‌ها در حوزه بین‌الملل است و هر مداخله‌ای در مواجهه با حتی نقض سیستماتیک امکان تشدید درگیری میان دولت‌ها را افزایش می‌دهد. از این رو اصل رواداری چند جانبه، استقلال و برابری دولت‌ها مورد پذیرش قرار می‌گیرد (Donnley, 2007: 297).

۳- گرایش‌های پسا ساختاری، پسااستعماری و انتقادی: این گرایش‌ها به ویژه بعد از پایان جنگ سرد و رشد هژمونی {آمریکا} تقویت شد. این رویکردها ادعا می‌کنند که فقدان خودانعکاس گرایي انتقادی باعث شده امروزه حقوق بشر بیش از آنکه راه حلی

باشد، خود بخشی از مشکل شود و تمایلات غربگرایانه آن را به حقوق بشرگرایی امپریال تبدیل کرده است (Donnley, 2007: 297).

جک دانلی با طرح مفهوم همپوشی جهانشمولی در مورد حقوق بشر معتقد است که هیچ توجیهی وجود ندارد که پذیرش حقوق بشر در یک نقطه از جهان منجر به مقبولیت آن در دیگر مناطق جهان شود. لذا به نظر می‌رسد جهانشمولی حقوق بشر از دیدگاه جک دانلی به معنای برآیند دیدگاه‌های مشترک فرهنگ‌های مختلف و یافتن نقاط اشتراک دیدگاه‌های فرهنگ‌های متنوع درباره حقوق بشر است. بنابراین فراخوان جهانی درباره حقوق بشر بیشتر یک پیامد و نه یک علت یا زمینه مشروعیت ساز حقوق بشر قلمداد می‌شود. (Donnelly, 2008:194)

میخائیل گودهارت^۱ با نقد نظریه دانلی معتقد است که میخائیل گودهارت معتقد است که حقوق بشر نه نسبی و نه جهانشمول است. وی بر این باور است که جهانشمولی کارکردی، قانونی بین‌المللی و اجماع همپوشاننده قابل دفاع هستند لیکن جهانشمولی انسان شناختی و هستی شناختی غیر قابل دفاع‌اند. در این زمینه، وی معتقد است که جهانشمولی کارکردی و جهانشمولی قانونی یا حقوقی بین‌المللی نسبی هستند اما جهانشمولی اجماع همپوشاننده بیشتر از جنبه جهانشمول تا ابعاد نسبی برخوردار است. گود هارت ضمن ابراز مخالفت با دیدگاه جک دانلی در هر دو مورد جهانشمولی مفهومی و محتوایی، در مورد جهانشمولی مفهومی معتقد است: «ایده دانلی درباره این که انسان‌ها بواسطه نوع بشر بودن، دارای حقوق بشر هستند در میان همه روایت‌ها از حقوق بشر مشترک نیست. چندین روایت حقوق بشری مشابه وجود دارد که نوع بشر را براساس خودمختاری تعریف نمی‌کنند. توصیف دانلی نه ایده جامعی از حقوق بشر ارائه می‌دهد و نه درباره درکی از همه انسان‌ها مشترک است» (Goohart, 2008: 186).

به طور کلی، جهانشمولی نسبی بر تعامل، همجواری، همپوندی، بریکولاژ، دیالکتیک تأکید دارد و حقوق بشر به عنوان مفهومی ژلاتینی و چند لایه از ویژگی‌هایی از قبیل: بین‌المللی شدن، همبسته شدن، آمره شدن، نسلی شدن، جدید شدن، تعهدآور و مسئولیت آور شدن، غیردولتی شدن، مجازی شدن و مترقی شدن برخوردار شده است.

¹Michael Goodhart

لذا شایسته است که گفتمان جدیدی بین نسبی گرایی و جهانشمولی ایجاد شود که بر لزوم یافتن نقاط اشتراک فرهنگ‌های مختلف در خصوص حقوق بشر پای فشرده. به نظر می‌رسد که جهانشمولی نسبی می‌تواند بین دو دیدگاه همگن گرا و یکسان ساز از یکسو و ناهمگن گرا و تمایزگرا از سوی دیگر نوعی تلائم و سازواری برقرار سازد.

۳. دلایل و زمینه‌های نظریه جهانشمولی نسبی

درباره دلایل و زمینه‌های پیوند بین عام و خاص یا جهانشمولی و نسبیت در روابط بین‌الملل می‌توان در وهله نخست به پدیده جهانی-محلی شدن اشاره کرد به گونه‌ای که نه تنها پدیده‌های بین‌المللی از بالا به پایین بر کنشگران ملی و فروملی در جهت همکاری تأثیر می‌گذارند بلکه پدیده‌های محلی نیز از پایین به بالا بر فرآیندهای بین‌المللی در جهت رقابت تأثیرگذارند. این کنش دوسویه و اثرگذاری متقابل با رویکرد مکمل زمینه را برای فرآیندهای افقی فراهم می‌آورد. لذا اگر پدیده‌های بین‌المللی رویکرد جهانشمول ساز داشته باشند همزمان از رهیافت متکثر مدار و نسبیت باور نیز برخوردارند. با الهام از دیدگاه‌های رابرتسون^۱ می‌توان اذعان داشت که نوعی کدام اندرکنش میان خاص گرایی فرهنگی و عام گرایی فرهنگی در حال انجام است به گونه‌ای که در اثر دیالکتیک نیروهای گریز از مرکز و نیروهای مایل به مرکز به گفته رابرتسون شاهد «عام شدن خاص» و «خاص شدن عام» هستیم. به این معنا که در خاص شدت عام، جهانی شدن با سرعتی که دارد ازدیاد جنبش‌ها و افراد جویای مفهوم جهان به مثابه یک کل را تسهیل می‌کند و در عام گردانیدن خاص که مربوط می‌شود به عام بودگی جهانی، جستجوی خاص به منظور یافتن شیوه‌های هر چه ناب تر ارائه هویت انجام می‌شود. (رابرتسون، ۱۳۸۲: ۳۶۵)

در این رهگذر، جمع امور به ظاهر متعارض و متضاد ممکن می‌شود به گونه‌ای که شاهد وا-همگرایی^۲، همکاری-رقابت^۳ و جهانی-شهری شدن^۴ خواهیم بود. در این

1 Glocalization
2 Robertson
3 Universalization of the Particular
4 Particularization of the universal
5 Fragementation

زمینه جان نایسبیتز^۲ در کتاب پارادوکس جهانی^۳ معتقد است که جهانی شدن به رغم ادعای یکپارچگی جهان با تکیه بر کنشگران کلان همزمان به بازیگران خرد و فروملی نیز توجه دارد به گونه ای که با توجه به اینکه هر چه اقتصاد جهانی بزرگتر شود بازیگران کوچک‌تر آن قدرتمندتر می‌شوند، سطوح تحلیل فروملی و فراملی در حال اندرکنش با یکدیگرند (Naisbitts, 1995). این رویکرد تلفیقی و سنتزی که تا حدود زیادی با رئالیسم انتقادی همخوانی دارد، از قابلیت جمع اعداد (مثل تعقیب همزمان تجدیدنظر طلبی و محافظه کاری، همپیوندی دو روند متناقض آزادسازی و سرکوب و سرانجام ادغام بین جهانشمولی و نسبیت) برخوردار است.

دوم اینکه پدیده‌های روابط بین‌الملل از ابهام و پیچیدگی در عین ویژگی هیبریدی برخوردار شده‌اند. سردرگمی شناختی در مورد مفاهیم روابط بین‌الملل در دوران گذار در نظام بین‌الملل، ضرورت جایگزین سازی نظام شناختی مبتنی بر ترکیب رویکردهای مختلف با یکدیگر را در عین ویژگی تکمیل کننده مفاهیم متعارض به صورت دیالکتیکی دو چندان می‌کند. اهمیت هم تکمیلی دیالکتیک وار مفاهیم به ظاهر متناقض از آن روست که پدیده‌های بین‌المللی چند بعدی هستند و برای بازنمایی کامل واقعیت‌های بین‌المللی نیاز به همکاری میان نظریه‌های متعارض و استفاده همزمان از رویکردهای مختلف شناختی و میان رشته ای بیش از پیش احساس می‌شود. از این رو، مارگارت هرمان گرچه دوگانگی را به رسمیت می‌شناسد ضمن تأکید بر اینکه روابط بین‌الملل، رشته ای با چشم اندازه‌های گوناگون ولی همپوشاننده است بر لزوم تغییر از مناظره و رقابت میان چشم اندازه‌های گوناگون به سوی گفتگو و همکاری میان رشته ای و میان پارادایمی تأکید دارد (Hermann, 2002: 12) در واقع، ویژگی مهم پارادایم‌ها در روابط بین‌الملل تکمیل کنندگی و نه رقابت است به گونه ای که پارادایم‌های نسبی گرایی و جهانشمول گرایی می‌توانند مکمل یکدیگر باشند به جای اینکه در تعارض با یکدیگر قرار گیرند. پارادایم‌ها می‌توانند با یکدیگر ارتباط معنادار برقرار کرده و در تبیین پدیده‌ها

1Coopetition
2Glurbanization
3John Naisbitts
4Global Paradox

به یکدیگر کمک کنند. لذا همکاری میان نظریه‌های گوناگون و استفاده همزمان از رویکردهای مختلف شناختی می‌تواند محققان روابط بین‌الملل را در بازنمایی کامل واقعیت‌های بین‌المللی یاری رساند. این رویکرد می‌تواند به یک نظریه جامع در عرصه‌های هستی‌شناختی و شناخت‌شناسی به معنای اهتمام به وحدت به عنوان یک فرآیند (و نه یک پیامد) و تکثر (به معنای زمینه اقتضایی روابط بین‌الملل) منجر شود و همکاری میان اجزای مختلف نظام بین‌الملل را در عین رقابت آنان تسهیل نماید.

سوم اینکه امروز سرعت دگرگونی، پویایی و فرآیند تکاملی دنیای واقعی و پیچیده روابط بین‌الملل، نیاز به تکامل شناختی در حوزه نظری را ضروری ساخته است. پیچیدگی روابط بین‌الملل با توجه به تکثر کنشگران، افزایش تمایزات و تفاوت‌ها، گسترش وابستگی‌ها و تنوع روابط میان جوامع مختلف فراتر از مرزهای ملی، ضرورت تطبیق نظریه‌های روابط بین‌الملل با رویکردهای نوین خلاقانه را با توجه به دگرگونی‌های دنیای واقعی دو چندان کرده است. به عبارت دیگر، دنیای نظری نباید به دور از واقعیت‌های عملی روابط بین‌الملل به دنبال نظریه پردازی فضایی بدون ارتباط با واقعیت‌های موجود باشد بلکه باید به عنوان ابزاری برای افزایش شناخت انسان از جهان اطراف به کار بسته شود. (Biersteker, 2002:157-176) در جهان دو چهره امروزی متناسب با ژانوسی بودن سیاست، دیالکتیک هسته سخت و جهانشمول مفاهیم با پوسته نرم و ژلاتینی آن‌ها نوعی وحدت ارزش در عین کثرت روش را رقم می‌زند که منجر به مفاهیم ترکیبی از جمله «انقلاب-اصلاح»، یا شهروندان مجازی یا واقعیت مجازی (در اثر پیوند بین مجاز و واقعیت یا دیالکتیک بین واقعیت و فراواقعیت به معنای دیالکتیک جهان تجربه شده با جهان ترجمه شده مبتنی بر توان ساختن یک عینیت حقیقی برای یک امر غیرحقیقی از رهگذر نوعی بریکولاژ شناختی در چارچوب نظریات متقاطع می‌شود. فرآیندهای چندوجهی و چندکارگزاری بودن روابط بین‌الملل با توجه به گسترش فعالیت‌های بشری در سراسر جهان منجر به لایه ای شدن مفاهیم به گونه ای شده که سطوح مختلف یک مفهوم نه تنها در تعارض و تضاد با یکدیگر نیستند بلکه

جنبه مکمل و هم تکمیلی را نسبت به یکدیگر دارا هستند. در این رهگذر، جهانی شدن علاوه بر سوق دادن روابط بین‌الملل به سوی میان رشته ای گرایشی، منجر به تحول و دگرگونی در مفاهیم روابط بین‌الملل به سوی حالت ترکیبی، ژلاتینی و لایه ای شده است به نحوی که به جای پیشرفت خطی، شاهد تحول دوری یا در هم تنیده مفاهیم روابط بین‌الملل با توجه به پیچیدگی فرآیندها و چارچوب‌های شناختی مربوط به ابعاد واقعی اعم از مادی و معنایی جهان هستیم. جهانی شدن ضمن به چالش کشیدن تمایزها در عین پذیرش آن‌ها سعی دارد بین آن‌ها تلفیق و همپیوندی برقرار کند تا از این رهگذر مفاهیم را به سوی جنبه هیبریدی سوق دهد.

چهارم اینکه شناخت روابط بین‌الملل تا حد زیادی زمینه مند و مشروط شده است به گونه ای که کنش‌های بازیگران، بسته به موقعیت‌های زمانی و مکانی متفاوت، متغیر است. محیط‌های گوناگون نیازمند نگاه‌های عقلانی متنوع هستند تا بتوانند نوعی ارتباط تبعی (و نه علت و معلولی) بین شرایط محیطی و موقعیتی مشخص را با مفاهیم عقلانی مناسب برقرار سازند. در نظر گرفتن محیط مکانی، فضای زمانی و ارتباط مشروط و مقتضی بین این دو در چارچوب عقلانیت اقتضایی موجب افزایش کارآمدی و سازگاری بازیگران و ارتقای برداشت‌ها، انتظارات و تصورات کنشگران روابط بین‌الملل از محیط سیاسی پیرامونی می‌شود. به کارگیری و کاربست رهیافت‌ها و روش‌های مختلف و متنوع برای تبیین، تفهم و تفسیر روابط بین‌الملل و پدیده‌های بین‌المللی به فراخور موضوع و متعلق شناخت و نیز تولید معرفت و شناخت متناسب با شرایط و زمینه‌های تاریخی-اجتماعی بر اساس وحدت گرایی هستی شناختی و تکثرگرایی روش شناختی موجب درک بیشتر و بهتر واقعیت و حقیقت می‌شود. این رویکرد تلفیق گرا بین عناصر ثبات و دگرگونی، با توجه به شناخت عملی-تأویلی که معطوف به گشودن مسائل اجتماعی مشترک در کردارها، تعاملات و زمینه‌های انضمامی است و توسط ارزش‌ها و خواسته‌ها تعیین می‌شود می‌تواند تصمیم سازان و برنامه ریزان استراتژیک را در پاسخگویی به محرک‌های تطبیق راهبردی یاری رساند. (منوچهری، ۱۳۹۰: ۱۴۹).

پنجم اینکه در عصر جهانی شدن شاهد نوعی سیالیت مفاهیم یا «ناهمگونی منسجم» هستیم به گونه ای که جهان در عین یکپارچگی شاهد نوعی چند پارگی و از هم

گسیختگی یا تکثر بی‌انتهاست که از این تنوع به «چهل تکه بودن جهان» نیز تعبیر می‌شود. دگرگونی مفاهیم در عصر جهانی شدن به نحوی است که در فرآیند دیالکتیک عوامل رانشی و کششی، مفاهیم خود را با تغییرات چند وجهی سازگار می‌کنند در عین آنکه به تراکم جهان و تشدید آگاهی درباره جهان به عنوان یک کل پایبند هستند. نفوذپذیری متقابل مفاهیم در فرآیند دیالکتیکی روندهای همبسته ساز، یکپارچه ساز و وحدت‌گرا از یکسو و روندهای مرکز‌گریز و تکثرگرا از سوی دیگر منجر به نوعی «وحدت تکثرگرا» می‌شود (ثانی، ۱۳۸۸) به عبارت دیگر، نظر به فشردگی و تراکم زمان و مکان به تعبیر دیوید هاروی (Harvey, 1989:294)، شاهد اولویت فضای جریان‌ها بر فضای مکان‌ها هستیم به گونه‌ای که اکوپلتیک (حس کره زمین به مثابه خانه ما) جایگزین ژئوپلتیک می‌شود و جغرافیای زمانی (کرونوپلتیک) جایگزین جغرافیای سرزمینی (ژئوپلتیک) می‌شود. با توجه به توزیع زمانی به جای توزیع سرزمینی و به دلیل تعاملات تجاری در فضای دیجیتالی، جغرافیا ناپدید نمی‌شود لیکن بازسازی و بازتنظیم می‌شود به نحوی که ابعاد جدیدی از آن از جمله ژئوکالچر و ژئواکونومی از اهمیت رو به تزاید برخوردار می‌شود.

با توجه به اینکه به تعبیر کلاوس شوآب در زمره ویژگی‌های جهانی شدن پیچیدگی فزاینده^۱ و همپیوندی فزاینده^۲ است (Schwab, 2012) نوعی اندر نکشش بین جهانی شدن از پایین و جهانی شدن از بالا در حال انجام است که به تقویت فرآیندهای افقی از جمله میان منطقه‌گرایی^۳ و جهانی شدن از میانه یا از وسط^۴ با تأکید بر اهمیت طبقه متوسط جدید و نخبگان علمی و فرهنگی می‌انجامد. (فریدمن، ۱۳۹۵).

در این زمینه، دیوید هلد و دیگران معتقدند که جهانی شدن دارای چهار ویژگی گسترده‌گی شبکه‌های جهانی^۵؛ فشردگی همپیوندی جهانی^۶؛ شتاب و سرعت^۷ جریان‌های

-
- 1 Hyper-complexity
 - 2 Hyper-connectivity
 - 3 Inter-regionalism
 - 4 Globalization from middle
 - 5 Extensity
 - 6 Intensity
 - 7 Velocity

جهانی و تأثیر متقابل همپیوندی جهانی و محلی است. ویژگی اخیر به تداخل آبین جهانی شدن و محلی شدن منجر می‌شود؛ بدین معنا که حوادث محلی می‌توانند پیامدهای جهانی داشته باشند و تحولات جهانی در عرصه محلی (البته غالباً با تنوع‌های قابل توجه) تجلی می‌یابند. تداخل محلی و جهانی موجب افزایش تعاملات و مبادلات بین سیاست داخلی و سیاست خارجی و کمرنگ شدن مرز میان آن‌ها و برداشته شدن خطوط بین حقوق داخلی و حقوق بین‌المللی و حتی کمرنگ شدن مرز بین «سیاست مبتنی بر قدرت» و «سیاست مبتنی بر هنجار» می‌شود. در این رهگذر، دیالکتیک روندهای همگون ساز با روندهای لجام گسیخته موجب سیالیت و ناپایداری مفاهیم در عین پویایی آن می‌شود به گونه ای که مفاهیم چند لایه، متغیر و پراکنده به منصف ظهور می‌رسند. به عبارت دیگر، جهانی شدن فرآیندی در حال شدن است به گونه ای که در عصر «جهانی شدن‌های گوناگون» یا «چند جهانی شدن» شاهد تشدید الگوی رقابت-همکاری بین بازیگران هستیم. تحول توفنده فناوری و اهمیت سیاست مبتنی بر دانش ر نظام بین‌الملل نامتقارن، چند لایه و پیچیده مبتنی بر همپیوندی، سیالیت، ناپایداری، پیش بینی ناپذیری، قطعیت ناپذیری، هنجارهای چند لایه، فرآیندهای چند بعدی و بازیگران متکثر و متنوع موجب تحقق فرآیند دیالکتیکی وحدت گرایی و کثرت گرایی می‌شود. دیالکتیک همگنی در عین ناهمگنی گرچه به ظاهر فرآیندی متناقض می‌نماید لیکن در این فرآیند سنتزگونه منجر به تغییر کنش‌ها از کنش متقارن به کنش نامتقارن در عصر جهانی شدن نامتقارن می‌شود.

مبحث دوم: جهانشمولی نسبی در مفاهیم روابط بین‌الملل

بررسی ماهیت پدیده‌های سیاسی در روابط بین‌الملل بیانگر آن است که نوعی شباهت بین اجزاء و کل وجود دارد بدین معنا که مفاهیم روابط بین‌الملل از خاصیت هولوگرافی برخوردارند به گونه ای که خاصیت انعکاس تصویر در تمامی بخش‌های مفاهیم چندلایه

1 Enmeshment

2 Impact

3 Multi-globalization

4 Asymmetric globalization

وجود دارد و هر جزء و لایه از آن می‌تواند خاصیت کل را از خود بروز دهد. این مهم منجر به وحدت در عین کثرت مفاهیم می‌شود که به نوبه خود اجماع متکثر یا «اجماع همپوشاننده» را در باره مفاهیم روابط بین‌الملل دربردارد. دلیل جهانشمولی نسبی مفاهیم و یا تداوم در عین تغییر مفاهیم روابط بین‌الملل آن است که جهانی شدن پدیده‌ای دوچهره اعم از هویت‌زا و هویت‌زداست و از متغیرهای زمانی، مکانی (محیطی)، گفتمانی و زمینه‌ای (بافتاری) متأثر است. لذا هسته ماهوی مفاهیم روابط بین‌الملل از تشابه جهانشمول برخوردار است همانگونه که پوسته صفاتی مفاهیم دارای تنوع و تفاوت نسبی است. در واقع، مفاهیم روابط بین‌الملل به دلیل چند لایگی و چندکارگزاری بودن، از توسعه خطی به توسعه دیالکتیک (با توجه به پیوند ساختار و کارگزار) تحول یافته‌اند. در این میان، با توجه به جابجایی نقش‌ها و اهمیت «نقش نقش» در روابط بین‌الملل، شاهد درآمیختگی تحلیل‌های مفهومی و کارکردی در عین سیالیت مفاهیم هستیم.

۱. جهانشمولی نسبی در مفهوم حاکمیت

به طور کلی، بنیاد محوری و جهانشمول مفهوم حاکمیت بر دو حوزه سرزمینی^۱ و تصمیم‌گیری^۲ استوار است. حاکمیت سرزمینی به معنای اعمال اقتدار و کنترل مؤثر دولت بر سرزمین و مردمش در درون مرزهای جغرافیایی است و حاکمیت تصمیم‌گیری به معنای استقلال نظر و عمل دولت در تعیین سرنوشت خویش بدون تحمیل خارجی و یا عدم دخالت دیگر دولت‌ها در امور داخلی آن است. (Krasner, 1999)

نظریه‌هایی که تاکنون درباره حاکمیت در روابط بین‌الملل مطرح شده‌اند در عین تأکید بر شناسایی^۳ از سوی جامعه بین‌المللی، به عنوان مبنای مشروعیت حاکمیت دولت‌ها همگی بر سرزمین محوری و جای‌گزیدگی استوار هستند. (Adler, 2005:65). با وجود این، در این مفهوم جهانشمول، نوعی نسبت بروز یافته است به

1 Overlapping Consensus

2 the role of role

3 Territorial

4 Decisional

5 Recognition-

گونه ای که در اثر ظهور بازیگران نوین در عصر جهانی شدن از قبیل: شرکت‌های چند ملیتی و سازمان‌های غیردولتی بین‌المللی و با توجه به ویژگی‌های کوانتومی دنیای جدید روابط بین‌الملل جایگاه سرزمین محوری تضعیف شده و روابط بین‌الملل به سوی سرزمین زدایی در عصر «پایان جغرافیا» یا مرگ جغرافیا» به تعبیر تافلر به دلیل تحول تکنولوژی‌های ارتباطات و حمل و نقل سوق یافته است. (تافلر، ۱۳۷۹). دو قلمرویی شدن (مجازی و واقعی)، چند لایه ای شدن (فروملی، ملی و فراملی) و چند بعدی شدن (سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی) حاکمیت‌ها موجب تحول کمی و کیفی حاکمیت‌ها و تغییر ملاک‌های ارزیابی مشروعیت حاکمیت‌ها شده است. سنجش حاکمیت کشورها بر اساس نحوه روی کار آمدن نظام سیاسی حاکم، میزان پاسخگویی به نیازها و خواسته‌های شهروندان، میزان رعایت معیارهای حقوق بشری و استانداردهای زیست محیطی، نحوه واکنش هماهنگ با سایر دولت‌ها در عرصه بین‌المللی و توانایی اداره کارآمد امور کشوری و لشکری موجب نسبی شدن و یا مذاکره ای شدن حاکمیت دولت‌ها مشروط به ایفای تعهداتی چون حقوق بشر و محیط زیست و برقراری نظم و امنیت داخلی شده است تا آنجا که به کشورهایی که از توانایی مدیریت نظم و امنیت داخلی برخوردار نباشند واژه شبه حاکمیت‌ها آطلاق می‌شود. (Padgett et al, 2010)

۲. جهانشمولی نسبی در مفهوم دولت

مفهوم هسته ای و جهانشمولی دولت، توانایی اعمال اقتدار بر شهروندان، برخورداری از مشروعیت برقراری نظم و ثبات داخلی، محافظت و ارتقای حقوق حاکمیتی و نمایندگی از سوی ملت در تعامل با کنشگران دولتی در عرصه بین‌المللی است.

با وجود این، دولت‌ها از نظر گستره کارکردی از تنوع برخوردارند. نسبی بودن کارکرد دولت‌ها موجب شده که رئالیست‌ها و معتقدان به دولت رفاهی بر دولت حداکثر با کارکرد اعمال کنترل فزاینده بر عرصه‌های امنیت و اتخاذ رویکرد حمایت گرایانه در عرصه اقتصاد تأکید کنند در حالی که لیبرال‌ها و نولیبرال‌ها بر دولت حداقل با واگذاری

1 Deteritorialization
2 Semi-sovereignties

اختیارات به بخش خصوصی در چارچوب مکانیسم بازار آزاد پای فشرند. در این رهگذر، رویکرد دولت تنظیم کننده^۱ در عصر جهانی شدن معتقد به نظارت دولت بر عملکرد سایر کنشگران اعم از مدنی، غیردولتی و خصوصی و ایفای نقش کنترلی و تنظیم کننده فضای کنش سایر بازیگران است به جای اینکه رویکرد متولی و متصدی امور اختیار کند.

یکی از دلایل نسبی شدن مفهوم دولت، تضعیف سلطه دولت بر فضا و زمان است که موجب ناتوانی در کنترل جریان جهانی اطلاعات می شود. همانگونه که در صورت اشراف بر فرافناوری ها^۲ موجبات شکل گیری دولت فراسرزمینی^۳ را فراهم می آورد. (Binsbergen, 1999:298) تغییر در گستره اختیارات و کار ویژه های دولت نیز موجب بروز دگرگونی در هویت دولت ها شده است به گونه ای که به تعبیر دانیل بل، نهاد دولت برای مسائل بزرگ زندگی بسیار کوچک و برای مسائل کوچک زندگی بسیار بزرگ شده است. (Bell, 1987:14). در این رهگذر ناتوانی برخی دولت ها در برقراری نظم و امنیت داخلی منجر به شکل گیری دولت های فرومانده^۴ یا دولت های شکننده^۵ شده است. واقعیت آن است که نقش دولت ها در عصر جهانی شدن رو به افول نهاده است بلکه با توجه به تغییر ظرف فعالیت دولت ها و تغییر حیطه کارکردی آن ها از تصدی گری به تنظیم کارکرد سایر کنشگران و دادن فضای فعالیت برای آن ها، شاهد تغییر نقش دولت ها با توجه به توسعه ناموزون ولی متکثر کنشگران روابط بین الملل هستیم.

۳. جهانشمولی نسبی در مفهوم قدرت

مفهوم قدرت دارای هسته سخت جهانشمول و پوسته نرم نسبی است. هسته مطلق مفهوم قدرت، توانایی وادار کردن دیگران به انجام کاری یا بازداشتن آنان از انجام کاری است. لیکن پوسته نرم قدرت متأثر از نقش عوامل مادی و معنایی در شکل دهی به

- 1 Regulatory state
- 2 Meta-technologies
- 3 Trans-territorial state
- 4 Failed states
- 5 Fragile states

میزان قدرت کشورهاست. نسبی بودن قدرت به دلیل تفاوت دولت‌ها در سهم قدرت نظامی، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و به ویژه چهره‌های ناملموس قدرت مانند هنجاری،^۱ گفتمانی،^۲ معنایی،^۳ مدنی،^۴ اقناعی^۵ و شبکه ای^۶ است.

قدرت از یکسو نسبی است اگر به صورت مکانیکی بر اساس نظم عمودی به معنای توانایی تعیین دستور کار برای امور بین‌الملل و به عنوان ابزاری برای بقا و تحقق ترجیحات واقعی یک دولت به ویژه تبدیل هزینه‌ها به نفوذ و منفعت تعریف شود. البته که اندک بازیگرانی قابلیت اعمال این قدرت را دارند و از سوی دیگر مطلق است اگر به صورت ارگانیکی و رابطه ای بر اساس کنش ارتباطی دوسویه در چارچوب نظم افقی در قالب نمونها و نمادهای پنهان و نامرئی تفهم شود. نسبی بودن قدرت منجر به تقسیم آن به قدرت نرم، سخت، هوشمند و تیز،^۷ قدرت از بالا به پایین،^۸ از پایین به بالا^۹ و افقی،^{۱۰} قدرت بر (به معنای اعمال یکجانبه زور از بالا به پایین) و قدرت،^{۱۱} (به معنای قدرت افقی در راستای تلاش برای دستیابی به اهداف مشترک مانند سعادت، عدالت و توسعه)، قدرت مبتنی بر قطبیت^{۱۲} و بعدیت^{۱۳} شده است و حتی منجر به جابجایی قدرت (از قدرت عمودی به افقی و بالعکس) علاوه بر پراکنش قدرت در اثر رویکرد عقلانیت اقتضایی در روابط بین‌الملل گردیده است.

با توجه به اهمیت قدرت متکثر در دوران گذار که به تعبیر جیوانی دارای ابهام زیاد، خلأ هنجاری، پیش بینی ناپذیری، آنتروپی و عدم قطعیت است، (Giovanni;2009) می‌توان سخن از مفهوم «میان قطبیت»^{۱۴} به میان آورد که طی

1 Normative
2 Discursive
3 Ideational
4 Civil
5 Persuasive
6 Network
7 Sharp
8 Up-down
9 Bottom-up
10 Horizontal
11 Power over
12 Power with
13 Polarity
14 Dimensionality
15 Interpolarity

فرآیندهای افقی قدرت‌های اصلی برای حل و فصل چالش‌های مربوطه، وابستگی متقابل و همکاری را به عنوان اولویت راهبردی مدنظر قرار می‌دهند و با توجه به اهمیت قدرت ارگانیکی، شاهد افزایش اهمیت نظارت به جای اعمال قدرت خواهیم بود.

۴. جهانشمولی نسبی در مفهوم امنیت

در روابط بین‌الملل، مفهوم امنیت هم مطلق و هم نسبی است. امنیت مطلق است اگر برای حفظ منافع و ارزش‌های اولویت دار اساسی و مرکزی و حیاتی^۱ از قبیل استقلال و تمامیت ارضی باشد و نسبی است اگر برای تحقق ارزش‌های حاشیه ای^۲ یا پیرامونی^۳ از قبیل توسعه روابط اقتصادی و یا حفظ قدرت منطقه ای باشد. همچنین بسته به نوع تهدیدات، امنیت می‌تواند مطلق یا نسبی باشد. اگر کشوری در صدد رفع تهدیدات وجودی و تحقق امنیت هستی شناختی باشد در صدد دستیابی به امنیت مطلق است اما اگر در صدد رفع تهدیدات اقتصادی و اجتماعی باشد در صدد تحقق امنیت نسبی است (Wolfers, 1952:485) لذا بسته به ارزش‌های مورد نظر، درجه امنیت، نوع تهدید و ابزارها و هزینه‌های مقابله با تهدیدات، امنیت دارای وجوه و مراتب گوناگون و به تعبیر فلاسفه از مقوله تشکیک است. (Baldwin, 1985: 131) بدین ترتیب، امنیت مطلق و جهانشمول بستگی به منافع حیاتی و ارزش‌های اساسی دارد به گونه ای که به موضوعات دارای اهمیت خارق العاده، موضوعات اضطراری، موضوعات مهم، موضوعات حیاتی، موضوعات اساسی و موضوعات دارای اولویت بالا مرتبط است حال آنکه امنیت نسبی مرتبط با ارزش‌های حاشیه ای و پیرامونی است به گونه ای که ارزش امنیت ملی از یک کشور به کشور دیگر و از یک بافتار تاریخی به بافتار تاریخی دیگر تفاوت می‌کند.

بر این اساس است که از نظر باری بوزان، امنیت مطلق و عینی دست نیافتنی می‌شود لیکن امنیت موسع با ویژگی‌هایی از قبیل نسبی بودن، ذهنی بودن، چند لایه بودن، تجزیه

- 1 prime
- 2 core
- 3 vital
- 4 Marginal
- 5 peripheral

ناپذیر بودن و چند بعدی بودن آن (نظامی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی-فرهنگی و زیست محیطی) تحقق پذیر می‌گردد. (Buzan, 2007:330) در عین حال، با توجه به در هم تنیده بودن ابعاد مختلف امنیت سخت افزاری و نرم افزاری و طرح مفاهیمی مانند: امنیت جامع و فراگیر، مشترک، همنا و دسته جمعی، رابرت دال و چارلز لیندبلوم مفهومی به نام «امنیت بهینه» را پیشنهاد می‌کنند که تلفیق امنیت مطلق و نسبی است (Dahl & Lindblom, 1991: 50) به علاوه طرح مفاهیمی چون امنیت هویتی، فیزیکی، احساسی، پایدار، مثبت، سایبر، مجازی و شبکه ای بیانگر چند لایه ای شدن و چند کارگزاری شدن این مفهوم در عین تداخل مفهومی و کارکردی ابعاد آن است.

۵. جهانشمولی نسبی در مفهوم سود

سود در روابط بین‌الملل به دو قسم مطلق و نسبی تقسیم می‌شود. «سود مطلق» نظریه نئولیبرال هاست که معتقدند دولت‌ها بازیگرانی عقلانی و فردگرا هستند که منافعشان را در چارچوب سود مطلق تعریف می‌کنند. نئولیبرال‌ها به به نظریه سود نسبی توجه ای ندارند و با ارجاع به بازی حاصل جمع غیر صفر یا مثبت معتقدند که همه دولت‌ها می‌توانند به طور صلح آمیز و همزمان از مزیت همکاری بهره ببرند. در مقابل، تئوری «سود نسبی» رئالیستی در توجیه اقدامات برای توازن قدرت به کار می‌رود. زیرا با توجه به بازی حاصل جمع صفر، دولت‌ها مجبورند به منظور افزایش سودشان با هم رقابت کنند. بدیهی است که هر دو نظریه «سود مطلق» و «سود نسبی» از آثارشی بین‌المللی ناشی می‌شود که دولت‌ها انگیزه تقلب یا ترس از تقلب دارند. هر دو نظریه درباره اهمیت لزوم همکاری بین‌المللی هم نظرند، با این حال رئالیست‌ها بدبین هستند و معتقدند دستیابی و حفظ همکاری از آن چه گفته می‌شود، سخت تر است (Cai, 2011: 1).

1 Optimum security
2 Identity security
3 Absolute gain
4 Relative gain

هر دو نظریه دولت‌ها را به عنوان بازیگران عقلانی و منحصر به فرد در نظر می‌گیرند حال آنکه گاه عوامل تاریخی، فرهنگی و مذهبی ممکن است دولت‌ها را به سوی اقدامات احساسی (از جمله سیاست‌های تلافی جویانه به ویژه در عرصه تجاری) سوق دهد. البته جهان واقعی آنقدر پیچیده است که به تنهایی نمی‌توان آن را بر اساس سود مطلق یا نسبی توضیح داد. با وجود این، از نظر ماستاندونو، سود نسبی دارای ریشه‌های قویتری در دنیای واقعی است گرچه ممکن است محاسبات مبتنی بر سود نسبی گاه مخرب باشد تا جایی که منجر به دو شَر حمایت‌گرایانه و ملی‌گرایی شود. (Mastanduno, 1991:76) واقعیت آن است که سود نسبی و سود مطلق در جهان واقعی و پیچیده دست در دست هم نهاده‌اند تا آنجا که به تعبیر رابرت کوهن بازیگران به سوی مفهوم سودمندی متقابل رهنمون شده‌اند؛ زیرا شبکه‌های ارتباطاتی توانسته‌اند از طریق انتقال مفاهیم و هنجارهایی که بر مفهوم سودمندی مشترک استوار است الگوی کنش و همکاری نامتقارن را در عصر وابستگی متقابل مورد تأکید قرار دهند. (Keohane, 1986:1-27)

۶. جهانشمولی نسبی در مفهوم منافع ملی

از دیدگاه واقع‌گرایان از جمله موگتا و استانلی هافمن، منافع ملی به عنوان واقعیتی عینی، دارای هدف‌های عام و همیشگی، دارای سرشتی معین و امری ثابت و مطلق قلمداد می‌شود اما از دیدگاه لیبرال‌ها یا ذهنی‌گرایان منافع ملی متناسب با انتخاب کارگزاران و محیط تصمیم‌گیری است. لذا امری متغیر و متحول و مفهومی زمان‌پرورده و زمینه‌مند است. دیوید دبلیو کلینتون در کتاب دو رویه منفعت ملی (۱۳۷۹) معتقد است واژه منافع ملی از یکسو چونان پدیده‌ای محتوم است که قابل هیچ‌گونه تعرضی نیست و از سوی دیگر یک واژه کاملاً متغیر و نسبی محسوب می‌شود. (کلینتون، ۱۳۷۹: ۶۳-۶۴). به نظر می‌رسد مطلق یا نسبی بودن منافع ملی مرتبط با ارزش‌هایی است که دولت‌ها هدف قرار داده‌اند. اگر دولت‌ها در صدد تحقق منافع مرکزی‌آیا حیاتی‌باشند

1 Mutual benefit
2 Core
3 Vital

رویکردی مطلق به منافع اساسی برای بقای دولت-ملت (اعم از سرزمین، مردم، حکومت و حاکمیت) دارند لیکن اگر در صدد تحقق منافع حاشیه ای یا پیرامونی مانند منافع اقتصادی باشند رویکرد نسبی به منافع ملی را اتخاذ می‌کنند. به نظر می‌رسد که رویکرد جهانشمولی نسبی به منافع ملی آن را چند لایه می‌داند که لایه‌های مزبور با یکدیگر همپوشانی، همخوانی و هم تکمیلی دارند به گونه ای که منافع اساسی (دفاع از سرزمین و تمامیت ارضی)، منافع حیاتی (حفظ موقعیت گذرگاهی به ویژه دسترسی به آب‌های آزاد)، منافع ایدئولوژیک (ارتقای ارزش‌های مربوط به نظم مطلوب جهانی) و منافع ثانویه یا حاشیه ای (مانند رفاه و توسعه اقتصادی) بر یکدیگر منطبق می‌شوند و همدیگر را تکمیل می‌کنند.

۷. جهانشمولی نسبی در مفهوم نظم

به رغم دو رویکرد نظم مطلق و نظم نسبی و با وجود اینکه نظم غالباً به معنای ثبات و ایستایی نیست بلکه توأم با تغییر و دگرگونی همیشگی است به نظر می‌رسد که رویکرد جهانشمولی نسبی به مفهوم نظم بر "هژمونی سیال" در جهان کم ثبات و انتقالی کنونی استوار است. بدین معنا که از یکسو شاهد نوعی تعادل و ثبات هژمونیک در نظم جهانی هستیم و از سوی دیگر روندهای دگرگون شونده، پیچیده و تکاملی دنیای واقعی روابط بین‌الملل نظم را به سوی موازنه نوسانی و نامتقارن سوق می‌دهد. (Adler, 2005: 212)

تناوب ابهام و آشفتگی با انطباق و سازگاری در روابط نسبی بازیگران با توجه به بحران‌های پیچیده و چند لایه در جهان چند نظامی کنونی (Munich Security Report, 2018: 9) بیانگر آن است که می‌توان از آشفتگی و بی‌نظمی و آشوب در گذر زمان الگویی منظم و دارای انسجام درونی استخراج کرد.

در این رهگذر، سلسله مراتب مقیاسی و مکانی بی‌ثبات شده است و نوعی دیالکتیک نظم و بی‌نظمی (آشوب و آشفتگی) و یا توالی نظم و بی‌نظمی به صورت قبض و بسط بروز یافته که منجر به بی‌نظمی کنترل شده در فرآیند گذار متقارن و

نامتقارن نظم پارادوکسیکال جهانی شده است. (اندرو، ۱۳۸۰) به نظر می‌رسد که به دلیل متکثر شدن بازیگران و نهادها و افزایش ابداعات و ابتکارات، شاهد شالوده شکنی ترتیبات بلندمدت اعم از نظم یا بی‌نظمی پایدار هستیم به گونه‌ای که مدل‌های دینامیکی غیر خطی^۱ ولی دارای نقطه جذب در محور مختصات افقی و نوسانی منجر به شکل‌گیری نظم سیال ولی نظام مند در فرآیند «سازگاری پویا» شده است. به عبارت دیگر، در هر بی‌نظمی و سردرگمی نوعی نظم نهفته است که اتفاقی بودن همراه با قطعیت را تداعی می‌کند. قطعیت به این دلیل که بی‌نظمی ناشی از ژئوپلیتیک هرج و مرج به تعبیر رامونه در مقیاس بزرگ کاملاً پایا و قابل پیش‌بینی و خود سازمانده است. (رامونه، ۱۳۷۷) و اتفاقی و تصادفی بودن به دلیل رفتار نامنظم، سازمان یافته، و پیش‌بینی ناپذیر در مقیاس محلی است. همپوشانی این دو مقوله منجر به نوعی بی‌نظمی منظم می‌شود که در بردارنده نوعی نظم غایی در عین بی‌نظمی و در هم ریختگی است. رسیدن از نظم به بی‌نظمی و از بی‌نظمی به نظم بعد از گذار از نقطه جذب منجر به اشکال نامنظم^۲ نامتقارن^۳ و چندوجهی می‌شود که در یک نقطه تعادل بخش ولی نوسانی و سیال به پیش می‌رود. در واقع، در صورت نگاه فرآیندی و ارگانیک به نظم به عنوان پدیده‌ای در حال تکوین در مختصات زمانی و مکانی گشتارگونه، می‌توان درجه مشخصی از نظم را در درون بی‌نظمی مشاهده کرد که ماهیتی پویا و تأثیرگذار دارد به گونه‌ای که از محیط پیرامونی تأثیر می‌پذیرد و بر آن تأثیر می‌گذارد. به عبارت دیگر، بر اساس اصل اثر پروانه‌ای کوچک‌ترین تغییر می‌تواند باعث بی‌نظمی‌های بزرگ در جهان شود. این اصل بیانگر غیر خطی بودن تحولات نظام بین‌الملل است به گونه‌ای که یک تغییر جزئی در وضعیت اولیه می‌تواند به نتایج وسیع و غیر قابل پیش‌بینی در ستاده‌های نظام بین‌الملل منجر شود (Murphy:2010)

1 Non-liner
2 Attractor
3 Fractal
4 Asymmetric
5 Butterfly effect

۸. جهانشمولی نسبی در مفهوم ارزش‌ها

مهم‌ترین ارزش‌های موجود در روابط بین‌الملل شامل عدالت، صلح، رفاه و آزادی است. عدالت (Justice) و برابری (equality) همانند تفاوت، فقر و نابرابری در جامعه شناسی روابط بین‌الملل می‌توانند (هم نسبی و هم مطلق) باشند، گرچه در این زمینه نسیت بر اطلاق و جهانشمولی ارجحیت دارد. (Amiel & Cowell, 1992). اگر ارزش‌ها را به نسبی و مطلق تقسیم کنیم به گونه‌ای که ارزش‌های نسبی از قبیل: صلح، آزادی، رفاه و دموکراسی را اقتضائی بدانیم، ارزش‌های مطلق را می‌توان به دو نوع ارزش‌های طریقی (از جمله عدالت) و غایی (از جمله سعادت) تقسیم کرد. در این رهگذر، جهانشمولی بیانگر پایداری و تکرر بیانگر نسیت است. لذا جهانشمولی نسبی در مفهوم صلح را می‌توان در چارچوب صلح متکثر ولی پایدار مورد امعان نظر قرار داد همانگونه که جهانشمولی نسبی در مفهوم عدالت را می‌توان در عدالت توزیعی^۱ به معنای توزیع عادلانه فرصت‌ها بر اساس شایستگی به تعبیر جان رالز و عدالت انتقالی^۲ به معنای تأمین حداقل معیشتی از قبیل خوراک، پوشاک و مسکن برای آسیب دیدگان از جرائم جنگی و در شرایط نقض حقوق بشردوستانه در فرآیند جنگ‌های داخلی دانست. این ارزش‌ها بیش از آنکه دارای جنبه مادی فرض شوند از ماهیت غیرمادی و معنایی برخوردارند (Biersteker, 2002: 157-176). این ارزش‌ها در صورتی که فرصت‌هایی مناسب برای همگان فراهم آورند زمینه را برای جهانی شدن منصفانه^۳ (UN, 2004) فراهم می‌آورند. در عین حال، این ارزش‌ها دارای هسته سخت و جهانشمول و پوسته نرم و ژلاتینی هستند، به گونه‌ای که اگر به صورت لایه‌ای متشکل از ارزش‌های مطلق غایی، ارزش‌های مطلق طریقی و ارزش‌های نسبی و جهانشمول فرض شوند نوعی اجماع همپوشاننده را افاده می‌کنند بدین معنا که نوعی ذهنیت و برداشت مشترک، جهانشمول و فراگیر از این مفاهیم در اذهان انسان‌ها ریشه دوانده است که از جهان شمولی هستی شناختی نشأت گرفته است لیکن در عین حال زمینه مند و اقتضایی هستند که نیاز به بنیادهای متعدد و متنوع دارند.

1Distributive Justice

2Transitional Justice

3Fair Globalization

نتیجه‌گیری

با عنایت به آنچه گذشت می‌توان دریافت که در اثر دیالکتیک عام و خاص یا جهانی و محلی، مفاهیم روابط بین‌الملل نیز در عین جهانشمولی از نوعی نسبیت و سیالیت برخوردار شده‌اند. لذا در عصر جهانی-محلی شدن که شاهد نهادینه شدن در عین آمیختگی فرآیند دوگانه جهانشمول شدن خاص‌گرایی و خاص شدن جهانشمول‌گرایی هستیم مفاهیم نیز دارای هسته ثابت مفهومی در عین پوسته‌های متغیر و متمایز هستند. این پویایی مفهومی در عصر وا-همگرایی منجر به برساختگی متقابل جهانشمولی و نسبیت در مفاهیم روابط بین‌الملل شده است. بدین ترتیب، دیالکتیک ناهمگن و همگن و نیز میانکنش جهانشمول‌گرایی و خاص‌گرایی در مفاهیمی از قبیل حاکمیت، دولت، قدرت، امنیت، سود، منافع ملی، نظم و ارزش‌های روابط بین‌الملل ظهور و بروز یافته است. با توجه به فرآیند نوسانی تبدیل مکانیسم به ارگانیزم، روابط بین‌الملل می‌تواند تمامی پدیده‌های متضاد را در درون خود جای دهد و آن‌ها را توضیح دهد.

سیالیت جهان کنونی به دلیل فرآیند سریع و شتابان جهانی شدن آینده‌ای نامطمئن و مشحون از تضادها و تعارض‌ها را رقم خواهد زد به گونه‌ای که به دلیل عدم قطعیت و پیش‌بینی ناپذیری روندها و فرآیندها باید برای چند آینده¹ و چند سناریو آمادگی داشت. این آینده مبهم ناشی از اجماع نظر جامعه جهانی درباره برخی ارزش‌ها و اختلاف نظر درباره برخی ارزش‌های دیگر است که روابط بین‌الملل را به سوی «قطعیت‌های نسبی» رهنمون می‌سازد.

فراگیر شدن ارزش‌های نسبی، متغیر، رقابتی، ناپایدار، چندلایه، پراکنده و سیال و وجود اشتراک در عین انشقاق و همکاری در عین رقابت بیانگر آن است که نظام جهانی در حال شدن است. شناورهای هویت‌های جمعی فروملی و فراملی ما را به امکان اجتماع فرآیندهای متناقض و همزیستی دو ارگانیزم به ظاهر متعارض در جهان به هم پیوسته کنونی و کنش ارتباطی دوسویه آن‌ها در چارپوب نوعی رئالیسم همزیست محور یا همزی گرا رهنمون می‌سازد. اثرگذاری متقاطع و متقابل روندهای همگرا و واگرا و

تغییر کنش‌ها از متقارن و متوازن به نامتقارن و نامتوازن و ناموزون موجب گردیده که نحوه روایت سازی از مفاهیم از اهمیت برخوردار گردد و جنبه ژلاتینی و هیبریدی مفاهیم به سیاست‌های سفلی و جنبه سخت و با ثبات آن به سیاست‌های علیا مرتبط شود. لذا با توجه به پیچیدگی روندها و دستور کارهای جهانی به نظر می‌رسد که جهانشمولی نسبی قابلیت دربرگیری ابعاد سخت و نرم مفاهیم و برقراری پیوند بین ساختارهای چند کارگزاری و فرآیندهای میان کارگزاری را در چارچوب تحلیل ترکیبی^۱ داراست و می‌تواند به اصل راهنما برای توضیح جهان شبکه ای و در هم تنیده و برخوردار از ظرفیت تغییر تدریجی تبدیل شود و بازیگران دارای منافع مشترک ولی برخوردار از قابلیت‌های نامتقارن را بر اساس سودمندی مشترک، متقاعد به الگوی کنش و همکاری نامتقارن در جهان متکثر و چند مرکزی کنونی نماید.

منابع:

- اندرو، هال (۱۳۸۰). *نامنی جهانی: بررسی چهره دوم جهانی شدن*، ترجمه اصغر افتخاری، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی
- تافلر، آلون (۱۳۷۹). *شوک آینده*، تهران: نشر علم
- ثانی، رضا (۱۳۸۸). *زیر موج جهانی شدن*، تهران: نشر کانون اندیشه جوان
- رابرتسون، رونالد (۱۳۸۲). *جهانی شدن، تئوری‌های اجتماعی و فرهنگ جهانی*، ترجمه کمال پولادی، تهران: نشر ثالث.
- رامونه، اگینو (۱۳۷۷). *آیا جهان به سوی هرج و مرج می‌رود (ژئوپلیتیک سردرگم)*، ترجمه پریچهر شاهسوند بغدادی، چاپ اول، تهران: انتشارات عطا.
- سیف زاده، حسین (۱۳۷۰). «طرح سیستماتیک مفهومی برای مطالعه سیاست خارجی»، *نشریه دانشکده حقوق و علوم سیاسی*، شماره ۲۶، صص ۱۹۵-۱۵۳.
- فرید من، توماس آل (۱۳۹۵). *جهان مسطح است*، ترجمه احمد عزیزی، تهران: نشر کتاب هرمس.

1 Synthetic analysis-
2 Polycentric

کلیفتون، دیوید دبلیو (۱۳۷۹). *دو رویه منفعت ملی*، ترجمه اصغر افتخاری، چاپ اول، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی

منوچهری، عباس (۱۳۹۰). *رهیافت و روش در علوم سیاسی*، تهران: انتشارات سمت

Adler, Emmanuel (2005). *Communitarian International Relations: The Epistemic Foundations of International Relations*, New York: Routledge

Amiel, Yoram & Frank Cowell (1992). "Measurement of income inequality: experimental test by questionnaire", *Journal of Public Economics*, 47: 3-26.

۶۳ Baldwin, David (1985). *Economic Statecraft*, Princeton, N.J.: Princeton University Press.

Bell, Daniel (1987). "The World and the United States in 2013", *Daedalus*, Vol. 116, No. 3, Future, (Summer), pp. 1-31.

Biersteker, Thomas J. & Rodney Bruce-Hall (eds.) (2002). *The Emergence of Private Authority in Global Governance*, Cambridge: Cambridge University Press.

Binsbergen, Wim Van & Rijk Van Dijk (2005). *Situating Globality: African Agency in the Appropriation of Global Culture*, Brill.

Buzan, Barry (2007). *People, States and Fear: an agenda for International Security Studies in the Post-Cold War era*, Second Edition, Colchester, England ECPR Press.

Cai, Feina (2011). "Absolute and Relative Gains in the Real World", *E-International Relations*. available at: <https://www.e-ir.info/2011/04/28/absolute-and-relative-gains-in-the-real-world/>

Dahl, Robert A. & Charles E. Lindblom (1991). *Politics, Economics and Welfare*, Transaction Publishers

Donnelly, Jack (2007). *The relative Universality of Human Rights*, *Human Rights Quarterly*, Vol. 29, No. 2

Donnelly, Jack (2008). *Human Rights: Both Universal and Relative (A reply to Michael Goodhart)*, *Human Rights Quarterly*, Vol. 30, No. 1

Goodhart, Michael (2008). *Neither Relative Nor Universal: A response to Donnelly*, *Human Rights Quarterly*, Vol. 30, No. 1

Harvey, David (1989). *The condition of Postmodernity*, Oxford: Blackwell.

Held, David. Et. Al (1999). *Contents and Introduction in Global Transformations: Politics, Economics and Culture*, Stanford: Stanford University Press.

- Hermann, Margaret G. (2002). One field, Many Perspectives: Building the Foundations for Dialogue, *International Studies Quarterly*, Vol. 42, Issue 4.
- Keohane, Robert O. (1986). Reciprocity in International Relations, *International Organization*, Vol. 40, No. 1 (Winter), pp. 1-27
- Krasner, Stephen D. (1999). *Sovereignty*, Princeton University Press
- Mastanduno, Michael (1991). "Do relative gains matter? America's response to Japanese industrial policy", *International Security*, Vol. 16, No. 1, (summer), pp. 73-113
- Munich Security Report (2018). Present at the Erosion: International Order on the brink and back?, Munich Security Conference.
- Murphy, Robert P. (2010). *Chaos Theory, Two Essays on Market Anarchy*, Second Edition, Alabama: Ludwig Von Mises Institute
- Naisbitt, John (1995). *Global paradox*, 1st edition, Avon
- Padgett, Stephen et al (Eds) (2010). *Democracy and Diplomacy in a semi-sovereign state*, Palgrave MacMillan UK.
- Robertson, Ronald (1992). *Globalization, Social Theory and Global Culture*, London: Sage
- Schwab, Klaus (2012). Address by Founder and Executive chairman, Provisional Record, 101st session, Geneva: World Economic Forum, May-June.
- Wolfers, Arnold (1952). National Security as an Ambiguous Symbol, *Political Science Quarterly*, Vol. 67, No. 4: 481-502
- Zettili, Nouredine (2001). *Quantum Mechanics: Concepts and Application*, John-Wiley, Chichester.